



## آیا با پیروزی دونالد ترامپ «تجربه امریکائی» به راهش ادامه داده است

نویسنده: تام انگلهارد

منبع: اوپن دماکراسی نت (۱۹ نومبر)

مترجم: رسول رحیم

یادداشت مترجم: دوستت دانشمندم جناب نادر نورزائی را سپاسگزارم که با مقاله آموزنده شان «نقش هیجانان در سیاست: به بهانه پیروزی دانلدترمپ» منتشر شده در وبسایت «گفتمان دموکراسی برای افغانستان»، با ارزیابی روانشناختی، فلسفی و اجتماعی نقش هیجانان در روند سیاستهای لیبرالی روزگار ما، باب نوینی را در ارزیابی پیامدهای انتخابات اخیر ایالات متحد آمریکا گشودند. جهان ما آبستن زایش آرایش جدید در نظم بین‌المللی است. ترجمه حاضر سهم کوچکی است در راه شناسائی رازها و احتمالات آینده که در بدو امر منشای تحول را در ایالات متحد آمریکا مورد کند و کاو قرار داده است. ناگفته پیداست که برای غنی گردانیدن مباحث، ما به آثار متعدد دانشمندان، برگردان‌های بارز مترجمان و تلاشهای راهنمایی‌کننده ژورنالیستان کشور نیاز داریم تا به نتیجه‌گیری‌های بهتری راه یابیم.

یک احساس عمیق و گسترده بی‌نظمی در قلب این کارزار انتخاباتی عجیب و غریب نهفته است که با انتخاب دونالد ترامپ هرگز واقعاً پایان نمی‌یابد.

چیزی که در مورد امپراتوریها می‌توان گفت این است که نزدیک به اوج

شان، همواره اصل نظم و سلطه را نمایندگی کرده اند. آنچه به طور مخدوش در مورد نمونه امریکائی امپراتوری وجود دارد این است که سالهائی که این کشور غالباً «یگانه ابرقدرت» خوانده می‌شد و در هنگامی که پول بیشتر از مجموع ده قدرت بزرگ دیگر در ساحه نظامی هزینه می‌کرد، بازهم امپراتوری هرج و مرج بوده است.

در سپتامبر ۲۰۰۲ عمرو موسی که بعداً رئیس جامعه عرب شد، هشدار داد که من هرگز فراموش نمی‌کنم. تصمیم حکومت بوش برای حمله بر عراق و سرنگونی صدام حسین رهبرش پیشاپیش روشن بود. وقتی که آن‌ها به چنین اقدامی دست می‌زدند، عمرو موسی تأکید نمود که این کار «دروازه‌های دوزخ را باز می‌کند.» این پیش‌بینی او اغراق آمیز نبود. آن دروازه‌ها هرگز بسته نشدند.

### **آن جنگ‌ها به آمریکا می‌آیند**

از لحظه حمله به افغانستان در اکتوبر ۲۰۰۱ به اینسو، به هر چیزی که اردوی آمریکا دست زده است، به خاک مبدل شده است. کشورهای خاور میانه و آفریقا در اثر وزنه مداخله آمریکا و یا متحدانش سقوط کردند و جنبش‌های تروریستی، یکی ترسناک تر از دیگری، به طور چشمگیر و بدون کنترل گسترش یافته اند.

افغانستان اکنون منطقه فاجعه است. یمن در اثر جنگ داخلی، حمله هوائی عربستان سعودی با حمایت ایالات متحد آمریکا و رشد گروه‌های تروریستی مختلف به خاکستر مبدل شده است. عراق در بهترین صورت کشوری است که دچار فرقه‌گرایی می‌باشد. سوریه به مشکل وجود دارد. لیبیا در این روزها به دشواری یک دولت است. و سومالیا به اقطاع جنبش‌های تروریستی مبدل گردیده است. همه و همه این‌ها کاملاً کارنامه نیرومندترین قدرت سیاره ماست که دقیقاً در شکل غیر امپراتوری نمی‌توانست اراده نظامی اش و یا هر نوع نظامی را بر یک دولت چه که حتا بر یک گروه تحمیل کند. این مهم نیست که در این سالها کجا را برای کارروائی اش انتخاب کرده است. اما دشوار است برای چنین اعمالی کدام نمونه مشابهی را در گذشته به خاطر آورد.

در عین زمان در کشورهایائی که توسط این امپراتوری هرج و مرج درهم شکسته شده اند، امواج میلیونی مهاجران به وجود آمده اند. از پایان جنگ جهانی دوم به اینسو که مناطق وسیع جهان به خاکدان مبدل شده بودند، چنین شمار آوارگان دیده نشده بود. در صد شگفت‌انگیز جمعیت دولتهای ناکام و یا دولتهائی که در حال ناکام شدن اند، به شمول شمار خیره‌کننده کودکان، یا در درون کشورهای شان بیجا شده‌اند و یا از مرزها فرار می‌کنند. از افغانستان تا شمال آفریقا و اروپا این‌ها سیاره ما را به شکل

لاینحلی تکان می دهند. ( چنانکه شکل خیالی آن در اینجا، در ایالات متحد آمریکا انتخابات را تکان داده است). بعضاً شاید یک گفته تکراری ( کلیشه ئی) تلقی شود هرگا یاد آوری شود که دیر یا زود این جنگهای مرزی امپراتوریهها به طرق غیر عادی به سرزمین اصلی می آید تا در آنجا لانه بسازند. مسلماً در مورد جنگهای ما در کشورهای حاشیه ئی چنین است. از نظامی سازی پولیس تا رها کردن هواپیماهای بی سرنشین در آسمانهای آمریکا گرفته تا فن آوری جاسوسی که در میدانهای جنگی دور دست آزمایش شده اند، به اشکال مختلف منازعات بعد از ۱۱ سپتمبر به «وطن» برگشته اند. ولو آنکه ما به این پدیده بسیار بی توجه بوده باشیم.

و من تصور می کنم که این کمترین نحوه قابل توجه است که جنگهای ما دوباره به خانه برگشته اند. آنچه را که انتخابات ۲۰۱۶ روشن گردانید اینست که امپراتوری هرج و مرج به مثابه کدام پدیده بدون ارتباط با سیاره ما باقی نمی ماند. همین حالا این مسائل با ما در ایالات متحد آمریکا وجود دارد و به نحوی به وطن برگشته اند. تاکنون هیچ کس واقعاً نکوشیده است از آن سر در آورد. آیا شما احساس عمیق و فزاینده بی نظمی را که در قلب کارزار انتخاباتی عجیب و غریب نهفته هست احساس نمی کنید که کشور را آشفته گردانیده و شکل نهایت افراطی نژادگرایی و بیگانه ستیزی را دوباره در جریان اصلی سیاست وارد نموده است و با انتخاب دونالد ترامپ، هرگز پایان نخواهد یافت؟ به این فکر کنید که در نهایت امپراتوری به یک نحو خزنده پس لگد می خورد.

تاریخی هست که نوشته می شود چگونه این بی نظمی به وجود آمد و چگونه همه نظام امریکائی و شکل حکومتداری ما را در نوردید. و چسان این روند دهها سال پیش آهسته آهسته زمینه های شکست و فاجعه را فراهم گردانید و در اوج قدرت امپراتوری آن را چنین تضعیف نمود. هرگاه من این تاریخ را بنویسم، در سال ۱۹۷۹ در افغانستان، کشوری شروع می شود که هرگاه شما یک امریکائی و البته نه یک هیپی کوله باری بر پشت می بودید، به مشکل می توانستید آن را روی نقشه پیدا کنید. هرگاه شما کسی می بودید که در آن وقت برای تان می گفتند کشور تان چهل سال در آنجا برای جنگهای دست کم یک ربع قرن در گیر می شود، بدون شک شما آن شخص را دیوانه می خواندید.

به آن نحوه خاصی بیانیدشید که که امپراتوری هرج و مرج به پیروزی اش به آن شکل گیج کننده و کاملی دست یافت که اساساً کمک نمود تا ابر قدرت دیگر و یا «امپراتوری شر» یعنی اتحاد شوروی از درون انفجار کند. در حقیقت این با آرزومندی ژگینو برژیسنکی مشاور امنیت ملی جیمی کار تر

دایر بر جاری کردن خون از بینی شوروی یا به عبارت دقیق‌تر چشاندن مزه تجارب آمریکا در ویتنام به شوروی و به دام انداختن قشون سرخ در تلک افغانستان، آغاز گردید. در روشنائی آن سازمان استخبارات مرکزی ایالات متحد آمریکا - سی آی ای- توانست برای ده‌ها سال برنامه گسترده و مخفی را جهت تمویل، تسلیح و آموزش دادن مخالفان بنیادگرای حکومت دست چپی افغانستان در کابل و آشغال این کشور توسط شوروی راه اندازی کند. برای انجام دادن این امر به طور سر نوشت سازی با دو «متحد» نامطلوب یعنی عربستان سعودی که حاضر بود قیمت نفتش را برای حمایت از جنگجویان مجاهدین بسیار پایین بیاورد و دستگاه استخبارات پاکستان (آی اس آی) که آماده کنترول حوادث در آن کشور بود، متحد شد، بدون آنکه به پرداختن بهائی توجه کند که از خصوصیات آن‌ها متصور بود.

همان طوری که جنگ ویتنام برای آمریکا بود، میخائیل گورباچف رهبر شوروی افغانستان را «زخم خون دهنده» برای روسیه خواند. یک دهه بعد اردوی شوروی شکست‌خورده به کشورش برگشت و در خلال دوسال اتحاد شوروی از هم فروپاشید و از درون منفجر شد. شوروی هرگز چنانکه واشنگتن می پنداشت نیرومند نبود. این پیروزی برای آمریکا چنان گیج‌کننده بود که در بدو امر برای نخبگان سیاسی امریکائی باورکردنی نبود. پس از قریب نیم قرن جنگ سرد به سر رسید. یکی از دو ابرقدرت در صحنه جهانی باقی ماند و برای نخستین بار پس از آنکه اروپائیان با کشتیهای چوبی اقوا نقاط جهان را تسخیر نمودند، تنها یک قدرت بزرگ واحد در سیاره ما باقی ماند.

با توجه به تاریخ قرون گذشته، آرزوی بوش- چنی و شرکا که چگونه ایالات متحد آمریکا بر جهان مسلط شود که حتا با امپراتوری های روم و بریتانیا نیز قابل مقایسه نباشد، به نظر می‌رسید که نزدیک به واقعیت یافتن است. اما در پیروزی سال ۱۹۸۹ جوانه های هرج و مرج آینده نیز وجود داشت. سازمان «سیا» برای تضعیف شوروی، در اتحاد با سعودیها و پاکستانیها گروه‌های افراط‌گرای اسلام‌گرای ایجاد و مسلح نمود. وقتی که شورویها از افغانستان بیرون رانده شدند، این گروه‌ها قصد ترک گفتن صحنه را نداشتند. در حقیقت تکانه‌دهنده نخواهد بود هرگاه من به شما بگویم که آن تصمیم‌ها در لحظه پیروزی، سنگ بنای تکوین حملات ۱۱ سپتمبر در آینده را گذاشت و حتا به نحو بسیار ظریفی شاید موجب ظهور نامزد ریاست جمهوری آینده و اکنون رئیس جمهور منتخب گردید که با وجود صرف میلیارد‌ها کلمه او پدیده‌ای فراسوی درک باقی می‌ماند.

دونالد جی ترامپ، به مثابه نخستین نامزد معترف به افول سیاسی،

اقتصادی و اجتماعی (دیکلینست) دست کم برخی چیزهای های تازه و درست در مورد سرشت کشور ما بیان کرده است. او در شعار «دو باره بزرگ گردانیدن امریکا» که در سال ۲۰۱۲ اظهار داشته و به اصطلاح مارک تجارتي اش گردانید و در سال ۲۰۱۵ کارزار انتخاباتی اش را با آن شروع کرد، عمیقاً احساس میلیونها امریکائی را در یافته است که آمریکا دو باره در مرزهای ما آمده است و مانند اتحادشوروی در یک ربع قرن پیش ایالات متحد آمریکا پیوسته به سوی دورانی نزدیکتر شده می‌رود که «بزرگ بودن» اش از دست می‌رود.

### **فراگیرشدن امپراتورای و ظهور دولت امنیت ملی**

و در فرجام آن تخمهایی که نخست در خاک افغانستان و پاکستان در سال ۱۹۷۹ کشت شده بود منجر به حمله ۱۱ سپتمبر شد. این روزی است که هرج و مرج به مفهوم دقیق کلمه به سرزمین اصلی امپراتوری آورده شد و از طریق ایجاد دولت امنیت ملی در یک مقیاس عجیب امپراتورانه، موجب ظهور یک ساختار حکومتداری پسا-قانون اساسی گردیده است. دولت امنیت ملی بر مبنای نیاز مفروض حفاظت از امریکائیه‌ها در برابر تروریسم (و اساساً نه هیچ چیز دیگر) به یک چیز مسلط تبدیل شده است-مسلط از نگاه مالی و مجموعه نهادهایش در قلب زندگی سیاسی امریکائیه‌ها. در این سالها این دولت در درون دولت هنگامی به طور غیر رسمی به چهارمین شعبه حکومت تبدیل شده است که دوشعبه دیگر یعنی کانگرس و دادگاه عالی در کارشان می‌لنگیده اند.

همچنان حملات ۱۱ سپتمبر، دست اداره بوش را برای جنگ جهانی علیه ترور بازگذاشت که یک اقدام بلند پروازنه گیج کننده و در نهایت فاجعه بار بود. در راس این طرح خیالی «پاکس امریکانا» (واژه لاتینی به معنی «صلح امریکائی») قرار داشت که با اعمال قدرت نظامی، نخست در خاورمیانه و بعد احیاناً در جهان برقرار گردد. اینها همچنان به موارد زیرین اجازه دادند: جنگها در افغانستان و عراق، برنامه قتل عمدی توسط هواپیماهای بی سرنشین امریکائی در نقاط مختلف مهم سیاره زمین، ایجاد یک وضعیت بی سابقه جاسوسی در جهان، اشاعه یک نوع مخفی کاری به اصطلاح فراگیر که بسیاری از فعالیت‌های حکومت برای «مردم» غیر قابل درک گردد و یک نوع دسترسی امپراتورانه برای فرستادن هزاران میلیارد دالر که (غالباً از طریق همکاریهای جنگی) حیف و میل شود. همه اینها عوامل هرج و مرج آفرین بودند.

در عین زمان نیازمندیهای اساسی اکثریت امریکائیه‌ها توسط آن یک درصد جمعیت مورد بی توجهی فزاینده قرار گرفت که به طور خارق‌العاده‌ای ثروت

آمریکا را مکیدند و دست کم جزو سر برآوردگان «عصر طلائی» نبودند. (عصر طلائی در تاریخ ایالات متحد آمریکا بین سالهای ۱۸۷۷ تا آغاز قرن ۲۰ را در بر می‌گیرد که مصادف است با رونق اقتصادی و صنعتی شدن روز افزون و فلاکت و ادبار مردم و ثروت اندوزی عده قلیل. نام یکی از کتاب‌های مشهور مارک تواین نیز عصر طلائی است- مترجم). این یک درصدها، پولهای را که با ترفند به دست آورده بودند، در یک فضای مخفی کاری چشمگیر دوباره برای خرید و فروش سیاستمداران به کار انداختند. (غالباً نا ممکن است که دانسته شود کی پول را به کی داده است). به نوبه خود آن جریان پولهای تأیید شده توسط دادگاه عالی، سرشت و شاید هم اصل ایده ای را تغییر داد که هدف یک انتخابات بود.

در این میان بخشیهائی از سرزمین اصلی کاواک می شدند، در حالیکه زیرساختهای کشور به دلیل تمویل نامناسب شروع به شکست و ریخت باورنکردنی نمودند، نظامیان به هزینه کردن هزاران میلیارد دلار را برای تولید سیستمهای تسلیحاتی بی ارزش ادامه می دادند. به عین ترتیب بخشهای غیر امنیت ملی دولت- به ویژه کانگرس- شروع به لنگش و پژمردن نمودند. همچنان یکی از دو حزب بزرگ کشور کارزار زمین سوز را علیه نمایندگان حکومتی حزب دیگر و علیه اصل ایده حکومتداری به شکل معقول دموکراتیک و یا حتا بیشتر از آن علیه هرآنچه انجام می شد به راه انداخت. همچنان این حزب به طور منظم به شاخه هائی رقیب منشعب گردید و پیوسته افراطی تر شد و چیزی را به وجود آورد که شاید شهرت منحصر به فرد ریاست جمهوری هرج و مرج باشد.

ایالات متحده آمریکا با این همه ثروت و قدرتی که دارد، البته به مشکل یک افغانستان یا لیبیا یا سومالیاست. این کشور هنوز هم یک قدرت بزرگ واقعی باقی می ماند. یعنی قدرت بزرگی که با منابع قابل توجهش دارای توانائی اداره کردن و جلوگیری از سقوط می باشد. با اینهمه انتخابات اخیر جداً شهادت داد که امپراتوری هرج و مرج به سوی کشور اصلی برگشته است. اکنون بیش از هر وقت دیگر زمان مهمی برای ماست. از آن باید استفاده کرد.

روی این حساب شود که این یک بخش اساسی ریاست جمهوری ترامپ باشد. به طور مثال در اخل هرگاه شما به تعریف کارکرد خراب سیاست آمریکا فکر کنید، یک کانگرس بوده است که چیزی را تصویب نکرد، بلکه انتظار کشید تا یک کانگرس که کاملاً در کنترل جمهوریخواهان باشد تا لوایح قانونی را در سال ۲۰۱۷ تصویب کند. در بیرون پیروزی غیر منتظره ترامپ فقط مشوق ظهور جنبشهای ناسیونالیستی دست راستی و نفاق

بیشتر در این سیاره است که به طور فزاینده ای دچار بی نظمی می باشد. در عین زمان چنانکه دونالد ترامپ در جریان کارزار انتخاباتی اش وعده داده است که پولهای بیشتری در بخش نظامی زرق خواهد کرد، نظامیان خواهند کوشید تا همان نحوه برداشت وی از نظم را در کشورهای دور دست برای چندین سال دیگر پیاده کنند و شما کاملاً و به خوبی می دانید که این چه معنا می تواند داشته باشد. آیا همه اینها نباید کسی را در دنیای جدید بعد از ۸ نومبر تکان بدهد.

با اینهم در اینجا یک سؤال بالقوه تکانه‌دهنده وجود دارد باید پرسیده شود: با انتخاب دونالد ترامپ آیا تجربه امریکائی به راهش ادامه داده است؟